به نام خاوند جان و خرد

سخن گفتن درباب فردوسی و شاهکار ادبی او و تأثیرش نه تنها بر زبان فارسی، بلکه بر فرهنگ ایرانی، سهل و ممتنع است. سهل از آن رو که اقیانس بیکرانی از گفتنی‌ها هست و ممتنع از آن رو که دست یافتن به گوهرهای نهفته در عمق این اقیانوس هنوز هم دغدغه و بلکه آرزوی اهل ادب و فرهنگ است.

در عبارتی از استاد محمد علی اسلامی ندوشن در کتاب سرو سایه‌فکن از اهمیت اثر بی‌مانند فردوسی می‌خوانیم:

ملت هايي هستند كه با همه آثار متعددي كه در زبان آنها ايجاد شده- و تعدادي شاهكار- باز مي شود گفت كه يك كتابي‌اند، زيرا تنها يك كتاب است كه بيش و كم آئينه تمام نماي روح آنها مي‌گردد. اين گونه است يونان باستان و ايلياد، ايتاليا و كمدي الهي، انگلستان و شكسپير، آلمان و گوته، روسيه و پوشكين… آيا ما نيز با شاهنامه همين وضع را داريم، در حاليكه لااقل چهار اثر بزرگ شعري در زبان ما هست كه هر يك مقام استثنائي خود را دارند.

مي شود گفت: آري، زيرا شاهنامه به منزله سرچشمه جويبار فرهنگ ايران است. اين كتاب است كه بيش از هر كتاب ديگر روح قوم ايراني را- در دوران شادابي و سربلنديش در خود منعكس دارد. نُلدِكه [خاورشناس و قرآن پژوه آلمانی ] با همه سخت گيري و مشكل پسندي اي كه دارد، گفته است «شاهنامه حماسه ملي‌اي است كه هيچ ملتي نظير آنرا ندارد».

همین بی‌مانندی شاهنامه است که آن را پیشانی و شناسنامه زبان فارسی در جهان ساخته است.

از زبان دکتر خالقی مطلق که عمری به پای کار تصحیح شاهنامه گذارده است باید شنید که اگر شاهنامه نمی‌بود:

۱ـ ایران، گذشته‌ پرشکوه خود را فراموش می‌کرد. آن همه نام‌آورانی که آمدند و رفتند، و جان خود را در راه یک آرمان از دست دادند، زنانی که در کنار مردانگی مردان، این دنیای پرآب و رنگ را پدید آوردند، همه از یاد می‌‌رفتند. دیگر نه حرفی از رودابه در میان بود، نه از تهمینه و گردآفرید، نه مردی چون رستم که کل آرزوهای یک انسان والا را برای رسیدن به «توانایی تام»، در خود جمع کند و سرانجام گردش روزگار آن باشد که با یک نیرنگ از میان برود.

۲ـ مفاهیمی چون داد و دهش، خرد و راستی، والامنشی و دانش، با این برجستگی به گوش ایرانی نمی‌خورد، که قهرمانان نیکوکار شاهنامه آنها را در زندگی خود به نمود آورند.

[باور کردنی نیست که در سی هزار بیت ، (کمتر یا بیشتر) آنهمه مطلب بتواند بگنجد؛ و از این رو اغراق نگفته ایم اگر بگوئیم که شاهنامه عصاره و چکیده تمدن و فرهنگی ایران در طی دو هزار سال است . در هیچ کتابی در ایران آنهمه کلمه داد و خرد به کار نرفته که در شاهنامه به کار رفته، جامعه شاهنامه به آن درجه از بختگی و فرهنگی رسیده بود که تشنه داد و خرد باشد، و همه قهرمانهای نیکوکارش، زندگی خود را وقف پیروز کردن این دو بدارند.]

۳ـ دو جبهه‌ نیکی و بدی اینگونه رودرروی هم قرار نمی‌گرفتند که سرانجام هم به پیروزی نیکی و شکست تبهکار خاتمه یابد و آیندگان بگویند «شاهنامه آخرش خوش است». یعنی سرانجام حق غلبه می‌کند.

۴ـ زبان فارسی چنان بنیاد محکمی به خود نمی‌گرفت که از ترکستان چین تا ساحل مدیترانه و ا زهند و کشمیر و بنگال، تا قفقاز و آسیای مرکزی، نیمی از آسیا را بپوشاند، و حتّی در اروپا تا بوسنی و هرزگوین پیش رود.

۵ـ ادبیّات فارسی به این غنا و تنوّع دست نمی‌یافت، که نزدیک به همه‌ سایه روشن‌های زندگی بشری را در خود جای دهد. بی‌‌مبالغه می‌توان گفت که طیّ این هزار سال، هیچ کتاب ارزنده‌ای در زبان فارسی نوشته نشده است، که تأثیر شاهنامه را در خود نداشته باشد، که نشانه‌های با ارزش را در خیّام، و بوستان سعدی و حافظ می‌توان دید.

۶ـ عرفان ایرانی که ریشه‌ی مشترک با شاهنامه دارد، اینگونه بالیده نمی‌‌شد. شاهنامه زبان مردانگی است، و عرفان زبان عشق، و این هر دو در جستجوی نیرو هستند، برای مایه دادن به زندگی.

۷ـ یک دید جهان شمول نسبت به زندگی، که فارغ باشد از افتراق‌های قومی و زبانی و آئینی، در تفکّر ایرانی راه نمی‌یافت که انسانیّت انسان را به داد و دهش بشناسد و بگوید: تو داد و دهش کن، فریدون توئی… و آنگاه به مولوی برسد که بگوید: همدلی از همزبانی بهتر است … و سپس به سعدی که یادآوری کند: بنی آدم اعضای یکدیگرند… وقتی حافظ گوید: مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن ـ که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست، و بدینگونه قلم بطلان می‌کشد بر همه‌ی امر و نهی‌ها، در واقع جهان بینی شاهنامه را انعکاس می‌دهد: بی‌آزاری و راستی پیش کن… که بارها در شاهنامه تکرار شده است.

استاد خالقی مطلق در مصاحبه‌‌هایی می‌گوید:

اهمیت یک زبان در نقش حامل و ناقل اندیشه‌ها و شیوه‌ها و زمینه‌های اندیشیدن گویندگان آن زبان با حجم واژگان سره آن زبان پیوند تنگاتنگ دارد. یعنی اگر برای بیان یک مفهوم، به‌ویژه مفهوم‌های ذهنی و انتزاعی و معنوی و فرهنگی، در زبانی واژه و اصطلاحی نباشد و یا آن مفهوم با یک وام‌واژه بیان شود، نمی‌دانیم که گویندگان آن زبان آن مفهوم را نداشته و آن را با واژه آن یک‌جا از زبانی دیگر وام گرفته‌اند یا خود آن مفهوم را اندیشیده بودند ولی واژه آن از دست رفته است. یعنی گنجینه واژگان سره در یک زبان نشانگر توانایی یا ناتوانی یک زبان و معیار سنجش پایه و مایه فرهنگ آن مردم است. شاهنامه با گنجینه بزرگ واژگان سره خود، گواه مهمی در اثبات گسترش اندیشه و نیروی بیان در زبان فارسی است و نشانگر این است که پشت بر فرهنگی پیشرفته دارد. شاهنامه سپس این گنجینه واژگان را در دسترس گویندگان پس از خود گذاشته است. این، اهمیت شاهنامه برای زبان فارسی است.

هیچ شاعری بدون خواندن شاهنامه نمی‌توانست شاعر شود، هم از نظر دانستن زبان فارسی و واژگان این زبان که در شاهنامه زیاد است و هم برای شناختن افسانه‌های زیبای آن که هم حافظ این افسانه‌ها را به کار می‌برد، هم مولوی ، هم سعدی و … در واقع شاهنامه همچنانکه برای نقاشان منبعی برای تصویرسازی بوده، برای شاعران نیز گنجینه گرانبهایی از واژگان و اصطلاحات و تعابیر فارسی و افسانه‌ها و آداب و آیین‌ها و تاریخ است.

استاد میرجلال الدین کزازی نیز در گفت وگویی در خصوص ویژگی‌های شعر فردوسی می‌گوید: سخن فردوسی سخنی است بی‌پیرایه، ساده، روشن، رسا و روان، به روشنی روز و روانی رود. بسیاری از بیت‌های شاهنامه به گونه‌ای است که یک پژوهنده، سخن‌دان و زیباشناس، در آن هیچ آرایه، ترفند، شگرد، کاربرد هنری و زیباشناخی را نمی‌تواند یافت. اما این بیت‌های در درون بی‌پیرایه، در شمار هنری‌ترین و زیباترین سروده‌های پارسی‌اند. شعر فردوسی آکنده از شور و شرر، تاب و تب و جان و جنب است و سرشار از کارمایه‌های عاطفی و روانی. ناب‌ترین و نغزترین زیبایی برآمده هنری آن زیبایی است که دریافتنی است، اما بازگفتنی نیست، آزمودنی است، اما بازنمودنی نیست. زیبایی ناشناخته رازآلود شعر فردوسی به گونه‌ای است که می‌دانیم زیباست و با همه توانش نهادین و درونی خود آن را می‌یابیم و می‌آزماییم، اما نمی‌دانیم چرا زیباست، تنها به چگونگی آن راه می‌بریم و نه به چرایی آن. راز این‌گونه زیبایی را که باعث جای دادن سروده‌های فردوسی بر ستیغ سخن پارسی شده این است که فردوسی توانسته است به زبان راستین پارسی راه ببرد و دست بیابد. زبان شعر فردوسی از زیبایی گوهرین برخوردار است. شعر فردوسی به زیبارویی می‌ماند هوش‌ربای و جان‌افسای (افسون‌کننده جان) که بی هیچ زیور و آرایش از بینندگان دل می‌ستاند و هوش می‌رباید. فردوسی تنها سخن‌ورزی است که توانسته این زیباروی را تنگ دربر بگیرد و از او کام بستاند.

دکتر خالقی مطلق در مقاله *یغما* در باره شاهنامه اثر تراز زبان فارسی می‌گوید هیچ کتابی در زبان فارسی آنقدر ساده و انسانی پا به عرصه وجود نهاده است : در انزوا و خلوت، در قریه ای که شاید هرگز باشنده ‌ش پای از آن بیرون ننهاد ، در وقار و اخلاص ، مانند کوه عظیمی که از زیر آب سر برآورد ....

در وصف فردوسی برشمرده شود که جان دهنده زبان فارسی است گذشته ایران و قومیت ایرانی را زنده کرده ، برانگیزنده عرق ملی و پاسدار استقلال ایران بوده، سخنان حکمت آمیز بر زبان آورده، بزرگ ترین حماسه دنیا را ... ؛ اما آنچه از همه مهم‌تر است آن است که فردوسی در کتاب خود حماسه **انسان ارزنده** را سروده است؛ **انسان شرافتمند**. اگر این جنبه کتاب او برای ما قابل درك نباشد سایر جنبه هایش حرف های تو خالی می‌شود؛ و اگر ایران و گذشته و تاریخش ارزشی دارند، از آن روست که در هر زمان عده ای انسان ارزنده و آزاده در آن زندگی کرده اند.